

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال هشتم، شماره سی و دوم، زمستان ۱۳۹۵، ص ۱۰۰-۶۹

بررسی الگوی کنشگران حکایت‌های باب نخست کلیله و دمنه

دکتر محمدرضا حاجی آقابابایی*

چکیده

یکی از نظریه‌های مطرح در حوزه روایت، نظریه گریماس است که بر اساس تقابل‌های دوگانه متن طراحی شده است. اگرچه نظریه گریماس تا حدود بسیار زیادی قابل انطباق با قصه‌های متون ادب فارسی است، در پاره‌ای از موارد شاهد ناهمخوانی‌هایی در این زمینه هستیم. پژوهش حاضر به بررسی حکایت‌های باب اول کتاب کلیله و دمنه از منظر نظریه روایی گریماس پرداخته است. با بررسی صورت گرفته مشخص گردید که الگوی روایی گریماس را نمی‌توان به صورت کامل بر تمامی حکایت‌های کلیله و دمنه منطبق دانست. در بعضی از حکایت‌ها اجزایی از طرح روایی گریماس با همدیگر تلفیق می‌شوند. این موضوع با الگوی روایی گریماس در تضاد است؛ البته می‌توان این امر را برخاسته از تعلیمی بودن کتاب کلیله و دمنه دانست که راویان حکایت‌ها بیشتر به مفهومی که می‌خواهند بیان کنند، توجه دارند، نه به ساختار حکایت. اگرچه بهره‌گیری از نظریات گوناگون در حوزه روایت می‌تواند موجب شناخت بهتر متون ادبی شود، با توجه به ویژگی‌های خاص قصه‌های

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی hajibaba@atu.ac.ir

ایرانی، لازم است طرحی بومی برای بررسی ساختار روایی این قصه‌ها ارائه گردد و یا به تناسب حکایات، تغییراتی در این الگوها ایجاد شود.

واژه‌های کلیدی

روایت‌شناسی، نظریه گریماس، الگوی کنشگران، کلیله و دمنه.

۱- مقدمه

متون ادب فارسی از نظرگاه محتوا به گونه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که یکی از مهم‌ترین این گونه‌ها ادبیات تعلیمی است. آثار موجود در این گونه ادبی تنوع شکلی فراوانی دارند و از این رو از منظر مطالعات شکلی (فرم) می‌توان این آثار را بررسی کرد. گونه ادبی (Genre) داستان، یکی از پرکاربردترین گونه‌ها در حوزه ادبیات تعلیمی به شمار می‌آید و توجه به عناصر داستان به‌ویژه شخصیت، می‌تواند موجب شناخت ابعاد تازه‌تری از این متون گردد.

یکی از مهم‌ترین الگوهای بررسی عملکرد شخصیت‌ها در داستان از سوی گریماس مطرح شده است. گریماس در الگوی روایی خود بر تقابل‌های دوگانه تأکید می‌کند. الگوی گریماس از سه جفت دوتایی که در مقابل هم‌دیگر قرار دارند، تشکیل می‌شود. وی به جای واژه شخصیت از واژه کنشگر استفاده می‌کند. از دیدگاه او کنشگر جایگاهی برتر از شخصیت دارد و حوزه عملکرد شخصیت را نیز مشخص می‌کند. کنشگران الگوی گریماس عمدتاً در پی انجام کاری و یا واکنشی در مقابل دیگر شخصیت‌های داستان هستند و بررسی عملکرد ایشان در متون داستانی می‌تواند موجب فهم بهتری از این متون گردد.

کلیله و دمنه از متون ارزشمند ادبیات فارسی در حوزه ادب تعلیمی به شمار می‌آید.

حکایاتی که در این کتاب مطرح شده است، به گونه‌ای در پی بیان آموزه‌هایی هستند که مورد توجه پدیدآورندگان آن‌ها و در راستای طرح اندیشه‌های ایشان بوده است. شخصیت‌پردازی در حکایت‌های کلیله و دمنه به شیوه‌های مختلفی انجام گرفته است و عمدتاً شخصیت‌های موجود در این اثر به منظور خاصی و برای بیان نکته‌ای اخلاقی یا تعلیمی خلق شده‌اند. حیوانات بیشترین کنش را در این کتاب برعهده دارند و از این رو این کتاب در گونه‌ی ادبی فابل (fable) جای می‌گیرد که یکی از گونه‌های مهم ادب تعلیمی به شمار می‌آید.

۱-۱- هدف و بیان مسأله

با توجه به این که الگوی کنشگر گریماس، حوزه عمل شخصیت را مشخص می‌کند، با بهره‌گیری از این الگو می‌توان به این موضوع دست یافت که میزان کنشگران انسانی در مقابل کنشگران غیرانسانی تا چه اندازه است و این امر بیانگر میزان آزادی عملی است که پدیدآورندگان کتاب داشته‌اند. هدف این پژوهش، تحلیل شخصیت‌ها بر اساس حوزه کارکردشان و میزان تقابل‌هایی است که با یکدیگر دارند.

۱-۲- پیشینه پژوهش

در خصوص الگوی کنشگران گریماس، با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، سه مقاله یافت شد که در ادامه به معرفی آن‌ها می‌پردازیم: «الگوی کنشگر در برخی روایت‌های کلامی مثنوی معنوی بر اساس نظریه الگوی کنشگر آلزیرداس گریماس». در این پژوهش نویسندگان، کنشگران را در روایت‌های مثنوی از منظر نظریه گریماس بررسی کرده‌اند و معتقدند در روایت‌هایی که گفت‌وگوی میان انسان و خداست، تقابلی بنیادین وجود دارد. (مشیدی و آزاد، ۱۳۹۰: ۳۵-۴۶). «تحلیل معنا-ساختاری دو حکایت از تاریخ بیهقی با تکیه بر الگوی کنشگرهای گریماس». در این پژوهش نویسندگان دو حکایت را بررسی کرده‌اند که حکایت اول به علت ضعف در

شخصیت‌پردازی با الگو منطبق نیست و در حکایت دوم، این الگو منطبق با حکایت است (خادمی و پورخالقی، ۱۳۸۸: ۶۷-۴۷). «کاربرد الگوی کنشگر گریماس در نقد و تحلیل شخصیت‌های داستانی نادر ابراهیمی». در این پژوهش با بررسی شخصیت در داستان‌های نادر ابراهیمی، نقش هر شخصیت در روند داستانی مشخص شده است (علوی‌مقدم و پورشهرام، ۱۳۸۷: ۱۱۶-۹۵). بر اساس جست‌وجوهای انجام گرفته در خصوص موضوع این پژوهش، مقاله‌ای یافت نشد.

۲- بحث و بررسی

یکی از الگوهای مهم در بررسی متون داستانی و ادبی، الگوی کنش و کنشگران است زیرا در روایت‌شناسی بررسی کنشگران و افرادی که نقشی در متن داستان ایفا می‌کنند، حائز اهمیت است. از جمله پژوهشگرانی که در این باره الگویی قابل توجه مطرح کرد، آلجیرداس گریماس است. گریماس با مطالعات معناشناسی و ساختاری متن، توانست الگویی مبتنی بر مدل کنشی متن ارائه کند. هدف گریماس در این الگوی کنش‌محور یا کنشی (Actional Pattern)، مشخص کردن نقش شخصیت‌ها در طول متن روایت و تبیین ارتباط میان کنش و شخصیت بود. گریماس عقیده داشت که ساختارهای حاکم بر نظام زبان انسان به صورت ناخودآگاه در متن داستان و نیز روایت جلوه‌گر می‌شود و به همین سبب تلاش کرد تا این الگوی کنشی را بر اساس ساختارهای موجود در زبان (فاعل، مفعول، فعل) پایه‌ریزی کند و بر همین مبنا اساس کار خود را بر تقابل‌های دوگانه گذاشت.

از نظر گریماس باید شخصیت‌های داستان را در گستره کنشی که انجام می‌دهند، بررسی کرد، نه بر اساس نقشی که در طول داستان بر عهده می‌گیرند. ویژگی مهم الگوی کنشی گریماس در این است که همه چیز معطوف به کنش شخصیت است و حوزه

کارایی و عملکرد، نقش بسیار مهمی در این الگو دارد. نکته دیگر این است که در این الگو، ویژگی شخصیت از کنش او جدا نمی‌شود بلکه هر کنشی که انجام می‌دهد، درست در جهت ویژگی‌های شخصیتی است که دارد (ر.ک. کهنمویی، ۱۳۸۱: ۲۵).

گریماس به پیروی از پراپ که هفت نقش روایی یا حوزه عملکرد را بر اساس ۳۱ کارکرد مشخص کرده بود، از شش کنشگر یاد می‌کند که به صورت سه تقابل دو سویه در مقابل یکدیگر قرار دارند (ر.ک. تولان، ۱۳۸۳: ۸۲). از دید گریماس، شخصیت اصلی در پی رسیدن به هدف است و در این راه با مقاومت حریف مواجه می‌شود. او برای رسیدن به هدف از یک یاری‌گر کمک می‌گیرد و یک نیروی راسخ او را به سمت هدفش هدایت می‌کند. در این روند یک گیرنده نیز وجود دارد (ر.ک. مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۵۲). گریماس با در نظر گرفتن این مطلب که اساساً تقابل، ساختار بنیادین روایت را شکل می‌دهد، شش نوع کنشگر را در قالب سه جفت متقابل مطرح کرد و سه الگوی کنشی به وجود آورد:

۱- الگوی کنشی اول، جفت متقابل فاعل (subject) و مفعول (object) را دربرمی‌گیرد. فاعل کنشگر اصلی روایت است که هدفی را دنبال می‌کند و مفعول آن چیزی است که فاعل در پی به دست آوردن آن است. در حقیقت این فاعل است که در متن داستان در پی یافتن مفعول است و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند. مفعول همان شیء ارزشی و یا هدف فاعل است که او را وادار به حرکت می‌کند. در این نوع از داستان‌ها که فاعل در برابر مفعول قرار می‌گیرد و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، عمدتاً با درون‌مایه‌های جست‌وجو و یا رسیدن به خواسته مواجه هستیم.

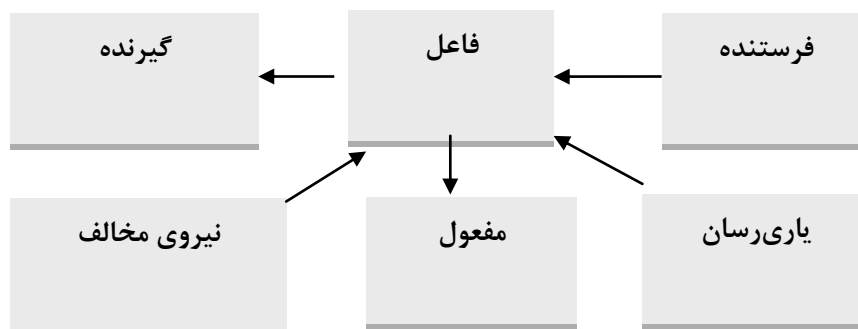
۲- الگوی کنشی دوم، جفت متقابل فرستنده (sender) و گیرنده (receiver) را در برمی‌گیرد. فرستنده یا محرک، عامل یا علتی است که کنشگر اصلی (فاعل) را به دنبال هدفی (مفعول) می‌فرستد. گیرنده کسی است که از کنش کنشگر اصلی (فاعل)

سود و منفعت می‌برد. در این الگوی کنشی، معمولاً ارتباطی به صورت مستقیم میان فرستنده و گیرنده صورت می‌گیرد زیرا گاهی فرستنده یک نیروی محرک و یا یک عامل است و یا یک فرد است که فاعل را برای رسیدن سود و یا منفعتی به گیرنده، دنبال مفعول می‌فرستد. در داستان‌هایی که مبتنی بر رابطه فرستنده و گیرنده است، محور اصلی عمدتاً به صورت ارتباط است.

۳- الگوی کنشی سوم، جفت متقابل نیروی مخالف (opponent) و یاری‌رسان (helper) است. نیروی مخالف کسی یا عاملی است که تلاش می‌کند فاعل را از رسیدن به مفعول بازدارد و نیروی یاری‌رسان کسی یا عاملی است که به فاعل در رسیدن به مفعول کمک می‌کند (ر.ک. اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۷-۱۴۶ و مکاریک، ۱۳۸۴: ۱۵۲ و هارلند، ۱۳۸۵: ۳۶۳ و محمدی، ۱۳۸۱: ۱۱۴-۱۱۳ و Greimas, 1983: 86). حضور هر دو نقش نیروی مخالف و یاری‌رسان بستگی به میزان ارتباط میان فرستنده، گیرنده و فاعل دارد. هر چه دستیابی به مفعول دشوارتر باشد و در عین حال مفعول دارای ارزش مادی یا معنوی بیشتری باشد، حضور نیروی مخالف پررنگ‌تر است و به همین میزان، نیروی یاری‌رسان نیز سعی می‌کند در متن داستان حضور داشته باشد. آنچه در خصوص این دو نیرو، مهم به نظر می‌آید، ماهیت آن‌هاست زیرا گاهی عامل یاری‌رسان از شکل انسانی خارج می‌شود و هوش و درایت خود فاعل در حکم عاملی یاری‌رسان قرار می‌گیرد و یا گاهی عوامل طبیعی به یاری فاعل می‌آیند. در خصوص نیروی مخالف نیز همین وضعیت صادق است. نیروی مخالف هم می‌تواند انسان باشد و هم می‌تواند عاملی طبیعی باشد.

الگوی کنشی اول و دوم؛ یعنی جفت متقابل فاعل و مفعول و گیرنده و فرستنده، در هر روایتی حتمی است اما الگوی کنشی سوم؛ یعنی نیروی مخالف و یاری‌رسان ممکن است در روایت وجود داشته باشد و یا وجود نداشته باشد و می‌توانیم روایتی داشته

باشیم که در آن نیروی مخالف و یاری‌رسان حضور نداشته باشد (ر.ک. اسکولز، ۱۳۸۳: ۱۵۰). الگوی کنشگران نظریه گریماس را می‌توان در قالب زیر ارائه کرد:

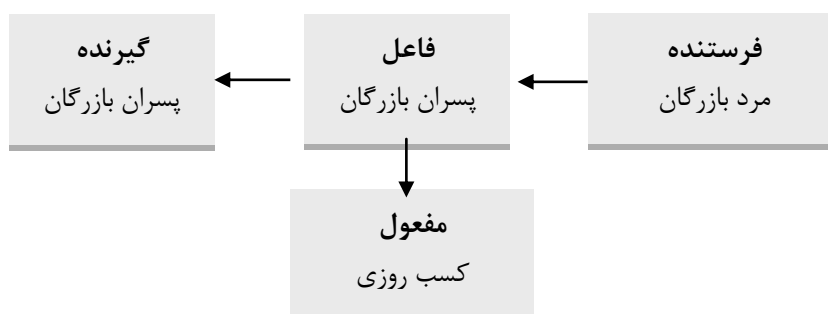


با توجه به آن که کتاب کلیله و دمنه در حوزه ادبیات تعلیمی قرار دارد و یکی از شیوه‌های تأثیرگذاری در این حوزه، بهره‌گیری از داستان‌ها و تمثیل‌هاست. بررسی الگوی کنشگران این داستان‌ها می‌تواند موجب درک تازه‌تری از متن شود و با تحلیل این الگوها به شناخت بهتری از آنچه نویسنده در پی بیان آن بوده است، دست می‌یابیم. باب نخست کلیله و دمنه از یک حکایت مقدماتی و دو حکایت اصلی و چند حکایت فرعی تشکیل شده است. حکایت مقدماتی این باب درباره بازرگانی است که فرزندانش را برای تجارت و کسب تجربه راهی سفر می‌کند. در این سفر یکی از پسران بازرگان، دو گاو به نام‌های شنزبه و نندبه همراه خود می‌برد. در راه شنزبه آسیب می‌بیند و پسر بازرگان او را رها می‌کند. شنزبه پس از مدتی بهبود می‌یابد و شروع به گردش می‌کند و بانگی سر می‌دهد. شیر از شنیدن صدای گاو هراسان می‌شود. در این بین دمنه که شغال زیرکی است، از فرصت استفاده می‌کند و خود را به شیر نزدیک می‌سازد و از علت ناراحتی او جويا می‌شود. شیر دلیل نگرانی خود را بیان می‌کند. دمنه با ترفندی که به کار می‌برد، گاو را نزد شیر می‌آورد. دوستی گاو و شیر روزبه‌روز بیشتر می‌شود. این موضوع موجب ناراحتی دمنه می‌گردد و به سبب حسادت، میانه شیر و گاو را بر هم

می‌زند و موجب کشته شدن گاو می‌شود. در خلال این حکایت، هر کدام از شخصیت‌های داستان برای تبیین و اثبات نظرات خود حکایاتی مطرح می‌کنند که در راستای اندیشه‌های طرح شده در حکایت اصلی است.

۲-۱- بررسی الگوی کنشگران در حکایت اول

حکایت نخست را می‌توان به عنوان مقدمه‌ای برای ورود به داستان در نظر گرفت. این حکایت به نحوی زمینه‌ساز بروز حکایت‌های دیگر این باب است. بر اساس آنچه در این حکایت آمده است، بازرگانی پسران خود را نصیحت می‌کند که برای کسب منافع به تجارت پردازند. پسران بازرگان پس از شنیدن سخنان پدر، راهی سفری تجاری می‌شوند. پسر بزرگ‌تر با دو گاو به نام‌های شنزبه و نندبه راهی سفر می‌شود و در میانه راه، شنزبه را به سبب ناتوانی رها می‌کند و به سفر خود ادامه می‌دهد. الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:



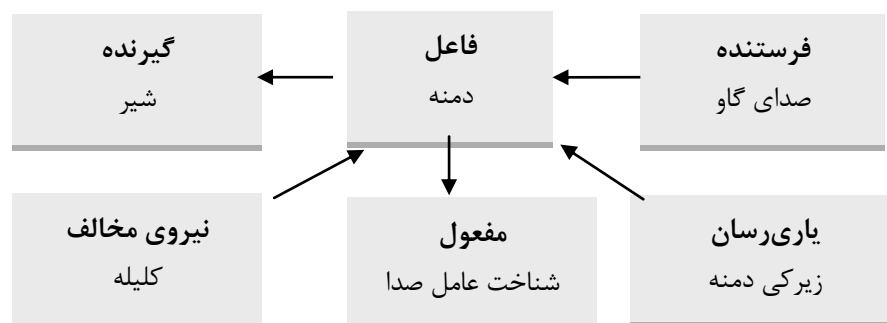
(الگوی کنشگران حکایت اول)

فاعل و گیرنده در این حکایت یکی است که این مورد بر خلاف نظریه گریماس است. در این حکایت نیروی یاری‌رسان و نیروی مخالف وجود ندارد. نبود نیروی یاری‌رسان در راستای پیشبرد داستان است. اگر نیرویی به یاری پسر و شنزبه می‌آمد، حوادث بعدی داستان شکل نمی‌گرفت. گرفتاری شنزبه موجب شکل‌گیری تمامی اتفاقات و حکایت‌های بعدی این باب است.

نکته دیگر این که مفعول در این حکایت کسب روزی حلال است اما مفعول در این حکایت مرکز توجه نیست بلکه صرفاً عاملی است که پسر را به حرکت وامی‌دارد تا ادامه داستان شکل بگیرد. گرفتاری شنزبه و در راه ماندن او اهمیت دارد. نکته قابل توجه دیگر این که گرفتاری شنزبه، سبب می‌شود تا تأخیری در حرکت پسر بازرگان پدید بیاید اما این گرفتاری، نیرویی در جهت مخالفت با حرکت پسر بازرگان نیست زیرا او پس از گرفتاری شنزبه به راه خود ادامه می‌دهد و شنزبه را رها می‌کند.

۲-۲- بررسی الگوی کنشگران حکایت دوم

پس از حکایت مقدماتی که زمینه‌ساز دیگر حکایت‌هاست، حکایت اصلی آورده می‌شود. شنزبه پس از گذشت مدتی بهبود می‌یابد و به گردش در جنگل می‌پردازد و بانگی بلند سر می‌دهد. این بانگ موجب هراس شیر می‌شود. در این بین دمنه که شغالی زیرک است، از تغییر حالت شیر، متوجه ناراحتی او می‌شود و نزد شیر می‌رود و علت ناراحتی او را جویا می‌شود. شیر دلیل نگرانی خود را بانگی می‌داند که منشأ آن معلوم نیست. دمنه برای پیدا کردن عامل صدا راهی می‌شود و گاو را می‌یابد و او را به خدمت شیر می‌آورد و میان شیر و گاو، دوستی گرمی پدید می‌آید (ر.ک. نصرالله منشی، ۱۳۹۱: ۱۱۹-۱۰۰). الگوی کنشگران این حکایت چنین است:

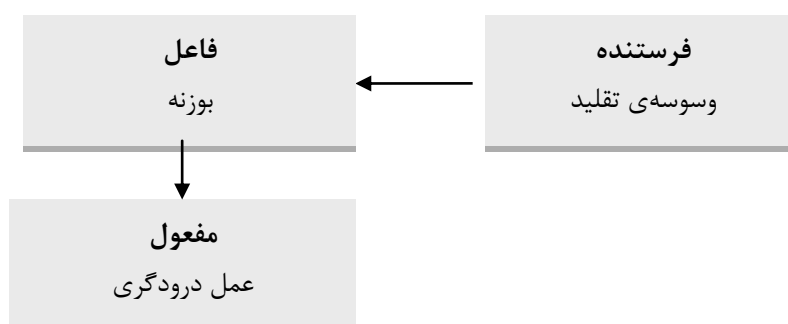


(الگوی کنشگران حکایت دوم)

در این حکایت یاری‌رسان و فاعل یک نفر است و کلیله، اگرچه دوست نزدیک دمنه است، با اندیشه وی مخالف است و معتقد است نباید به شیر نزدیک شد زیرا جایگاه خود و دمنه را در سطح شیر نمی‌دید و پایان خوشی برای این کار متصور نبود.

۲-۳- بررسی الگوی کنشگران حکایت سوم

دیگر حکایت‌های این باب در میان حکایت اصلی قرار دارد و بنا به ضرورت موضوع، حکایتی از سوی شخصیت‌ها طرح می‌شود. کلیله، دمنه را از نزدیکی به پادشاه منع می‌کند و برای ایجاد تأثیرگذاری بیش‌تر، حکایتی بیان می‌کند. حکایت درباره بوزنه‌ای است که به سبب تقلید، دچار مشکل می‌شود. بوزنه‌ای، درودگری را دید که در حال نجاری بود. وقتی که درودگر برای کاری رفت، بوزنه خواست که از کار او تقلید بکند اما به سبب ناآشنایی با کار، دچار سانحه شد و درودگر نیز به سختی او را تنبیه کرد (ر.ک. نصرالله منشی، ۱۳۹۱: ۱۰۱). الگوی کنشگران این حکایت چنین است:



(الگوی کنشگران حکایت سوم)

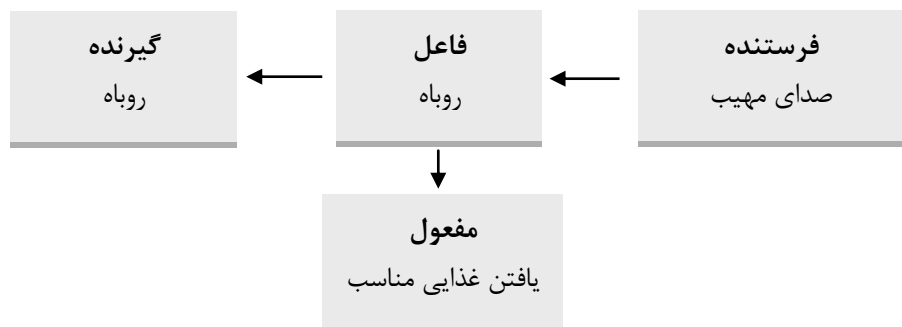
نکته مهم در این الگو، نبود گیرنده است. به نظر گریماس در هر داستانی، گیرنده‌ای وجود دارد اما در این حکایت گیرنده‌ای دیده نمی‌شود زیرا از کاری که بوزنه می‌کند، نه خود او و نه کس دیگری منفعتی نمی‌برد. در این حکایت به علت پیامی که راوی در پی بیان آن است، نیروی یاری‌رسان وجود ندارد. راوی حکایت کلیله است و از نظر او

اگر فردی وارد کاری شود که شایسته آن نیست، کسی به او کمک نمی‌کند. عنصر بازدارنده یا نیروی مخالف نیز در این حکایت دیده نمی‌شود زیرا کلیله معتقد است که کسی نمی‌تواند نادان را از تصمیمی که گرفته است، بازدارد.

نکته قابل توجهی که شاید بتوان در خصوص این حکایت و دیگر حکایت‌هایی که گیرنده ندارد، مطرح کرد، آن است که با توجه به تعلیمی بودن متن، خواننده یا مخاطب این حکایت‌ها در جایگاه گیرنده قرار می‌گیرد زیرا نویسنده حکایت را برای انتقال مفهوم و پیامی خاص بیان می‌کند.

۲-۴- بررسی الگوی کنشگران حکایت چهارم

این حکایت زمانی مطرح می‌شود که دمنه نزد شیر می‌رود و علت ناراحتی وی را جویا می‌شود. دمنه برای این که بتواند نیت خود را به درستی بیان کند، حکایتی طرح می‌نماید. حکایت درباره روباهی است که صدای طبلی را می‌شنود و گمان می‌کند که ارزش غذایی آن نیز به مانند صدایش است اما پس از تلاش فراوان، بهره‌چندانی از آن نمی‌برد (ر.ک. نصرالله منشی، ۱۳۹۱: ۱۱۵-۱۱۴). الگوی کنشگران این حکایت چنین است:



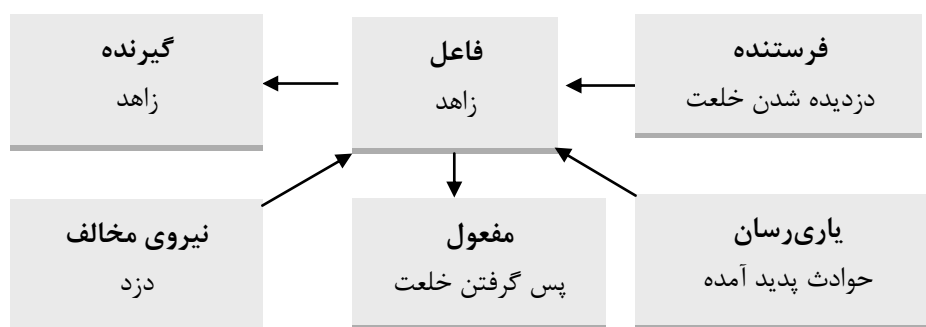
(الگوی کنشگران حکایت چهارم)

دلیل نبود نیروی یاری‌رسان و مخالف در این حکایت، آن است که دمنه در حال نصیحت شیر و دل‌داری به اوست؛ از این رو با توجه به هدفی که راوی (دمنه) از بیان

این حکایت در نظر دارد، مفعولی بی‌ارزش و فاعلی نادان در این حکایت طراحی می‌کند تا به صورت تغییر مستقیم به شیر بفهماند که اگر مشاوره دانا (نیروی یاری‌رسان) داشته باشد، دچار سختی و رنج بیهوده نمی‌شود و دمنه با بیان این حکایت خود را همچون یاری‌گری توانا برای شیر جلوه می‌دهد که می‌تواند با رایزنی درست، شیر را از مشکلات و گرفتاری‌ها رهایی بخشد.

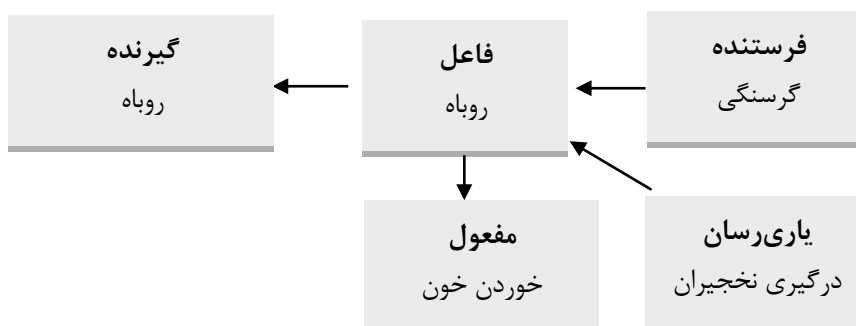
۲-۵- بررسی الگوی کنشگران حکایت پنجم

کلیده برای آن که به دمنه بفهماند تمامی اتفاقاتی که رخ داده است، به سبب بی‌توجهی وی به عاقبت امور است: «این مثل بدان آوردم تا بدانی که این محنت تو به خود کشیدی و از نتایج عاقبت آن غافل بودی» (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۶)، برای او حکایتی را بازگو می‌کند و چند حکایت نیز در دل آن بیان می‌شود. حکایت درباره زاهدی است که خلعتی از پادشاه می‌گیرد و دزد آن را می‌برد. زاهد در پی دزد به شهر می‌رود. در راه دو نخجیر را می‌بیند که با یکدیگر در حال نزاع هستند. روباهی می‌آید و به سبب گرسنگی از خون ریخته شده آن‌ها می‌خورد. آن نخجیران به روباه ضربه‌ای می‌زنند و روباه کشته می‌شود. از این به بعد، حوادثی روی می‌دهد و موجب پدید آمدن درک تازه‌ای برای زاهد می‌شود (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۶-۱۲۰). الگوی کنشگران این حکایت چنین است:



(الگوی کنشگران بخش اول حکایت پنجم)

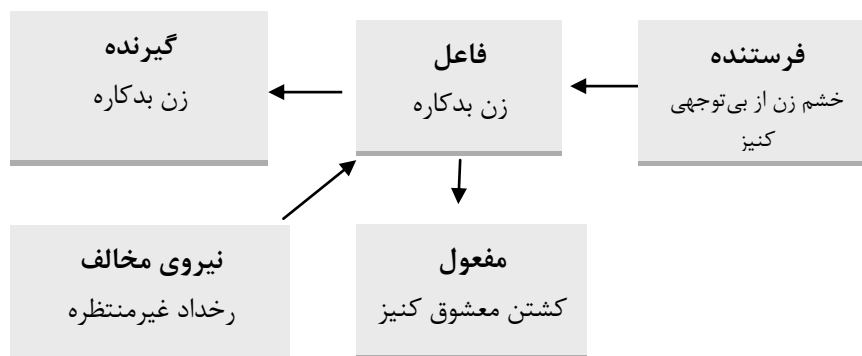
با توجه به آن که این حکایت دارای دو بخش است، الگوی کنشگران بخش دوم این حکایت به شکل زیر است:



راوی در این حکایت در پی بیان این مطلب است که هر جایگاهی، عرصه ورود هر کسی نیست و چون می‌خواهد بر روی این مطلب تأکید کند، نیروی مخالفی در حکایت دیده نمی‌شود زیرا اگر نیروی مخالفی در این حکایت، روباه را از وارد شدن به آن باز می‌داشت، روباه را از وارد شدن به آن معرکه بازمی‌داشت، روباه کشته نمی‌شد و پیامی که راوی حکایت در پی بیان آن است، شکل نمی‌گرفت.

۲-۶- بررسی الگوی کنشگران حکایت ششم

پس از رسیدن زاهد به شهر، وی به خانه‌ی زنی بدکاره می‌رود. در این خانه کنیزی بود که به خواسته‌های زن توجهی نمی‌کرد. زن تصمیم می‌گیرد تا معشوق کنیزک را از میان ببرد ولی اتفاقی غیرمنتظره روی می‌دهد و زن بدکاره هلاک می‌شود (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۶-۱۲۰). الگوی کنشگران این حکایت چنین است:



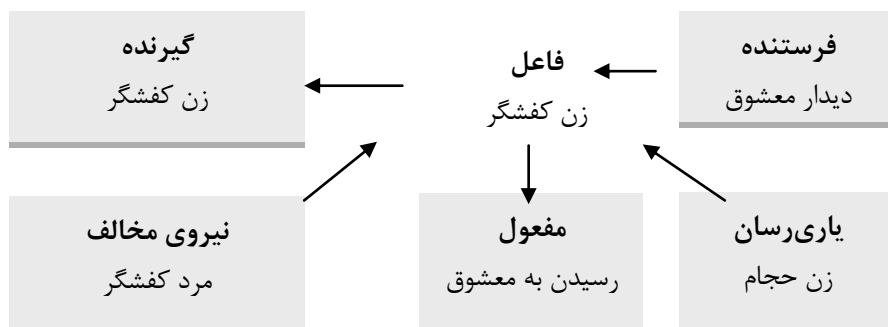
(الگوی کنشگران حکایت ششم)

با توجه به جنبه تعلیمی حکایات کلیله و دمنه، گاهی می‌بینیم که شخصیت‌های داستان در حکایاتی که بیان می‌کنند، یاری‌رسانی برای اشخاص و رفتارهای ناپسند در نظر نمی‌گیرند تا بتوانند این امر را بازگو کنند که کسی اشخاص بدکردار را یاری نمی‌کند؛ البته این امر بستگی به هدفی دارد که راوی حکایت در پی آن است.

۲-۷- الگوی کنشگران حکایت هفتم

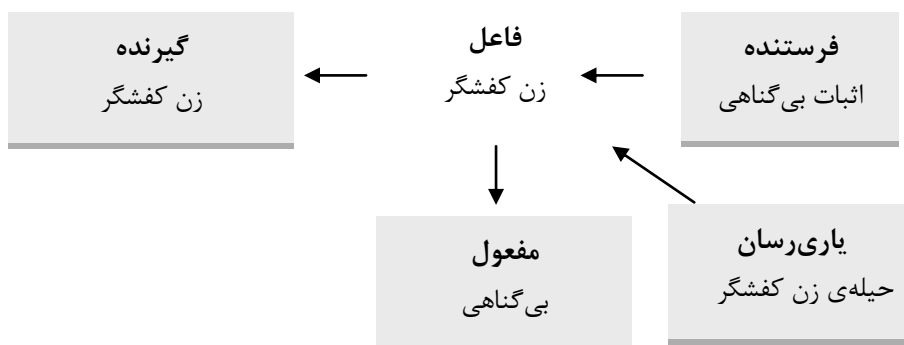
زاهد پس از این که از خانه زن بدکاره بیرون می‌آید، مردی کفشگر او را به خانه خود می‌برد. زاهد درمی‌یابد که زن کفشگر، عاشق مردی دیگر است و در نبود او با معشوق قرار می‌گذارد. شوهر زن متوجه این موضوع می‌شود و برای مجازات، زن را به ستونی می‌بندد. وقتی مرد می‌خواهد، زن کفشگر از دوستش که زن حجام است، کمک می‌خواهد و او را به جای خود به ستون می‌بندد و نزد معشوق می‌رود. در این بین، کفشگر به دلیل این که زن پاسخ او را نمی‌دهد، بینی او را می‌برد و به سبب تاریکی متوجه اشتباه خود نمی‌شود. زن کفشگر وقتی باز می‌گردد، می‌بیند که شوهرش بینی زن حجام را بریده است. وی زن حجام را از ستون باز می‌کند و خود را به جای وی می‌بندد و آه و ناله دروغین سر می‌دهد و از خدا می‌خواهد که اگر او بی‌گناه است، خدا بینی زخمی او را سالم کند. وقتی مرد کفشگر می‌بیند زخمی بر صورت زنش

وجود ندارد، او را پاک می‌پندارد و فریب سخنان او را می‌خورد (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۶-۱۲۲) الگوی کنشگران این حکایت چنین است:



(الگوی کنشگران حکایت هفتم)

با توجه به این که این حکایت دارای دو بخش است، الگوی بخش دوم را به شکل زیر می‌توان نشان داد:

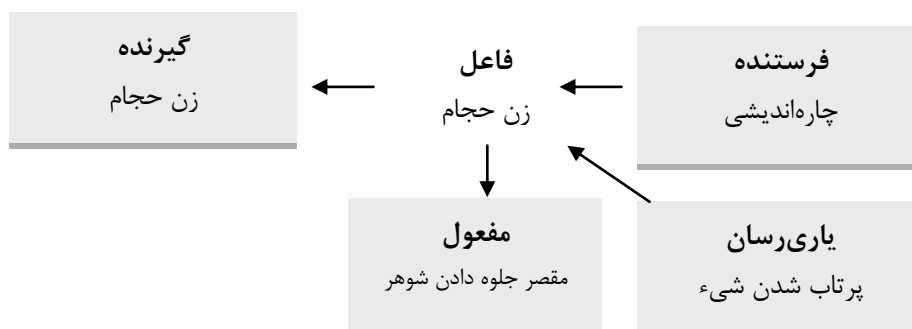


(الگوی کنشگران بخش دوم حکایت هفتم)

۲-۸- بررسی الگوی کنشگران حکایت هشتم

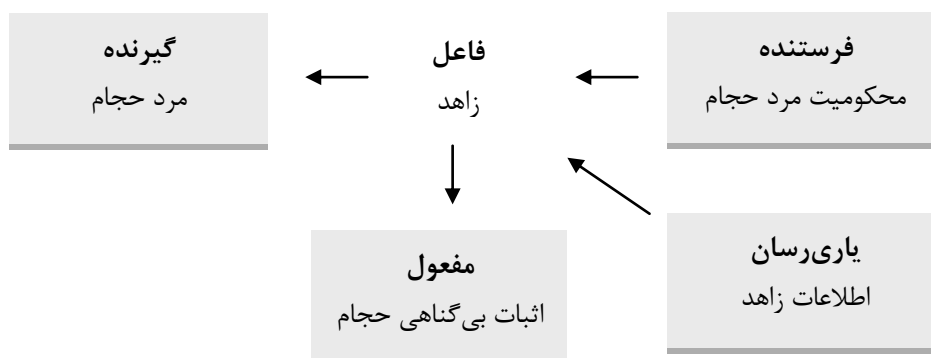
زن حجام وقتی با بینی بریده به خانه برمی‌گردد، در پی چاره‌ای برای بیان علت بریده شدن بینی خود است. مرد حجام از زن می‌خواهد تا ابزار کارش را بیاورد و به

سبب تعللی که زن می‌کند، مرد چیزی را به سوی زن پرتاب می‌کند و زن به دروغ فریاد می‌کشد که بینی مرا زخمی کردی و شوهر را مقصر جلوه می‌دهد. خویشان زن برای دادخواهی به نزد قاضی می‌روند و قاضی نیز مرد را محکوم می‌کند (همان، ۱۳۹۱: ۱۲۶-۱۲۲). الگوی کنشگران این حکایت چنین است:



(الگوی کنشگران حکایت هشتم)

وقتی قاضی حکم به مجازات مرد حجام می‌دهد، زاهد تمامی آنچه را شاهد بوده است، بازگو می‌کند و موجب رسوایی زن حجام و زن کفشگر می‌گردد. الگوی کنشگران بخش آخر این حکایت به شکل زیر است:

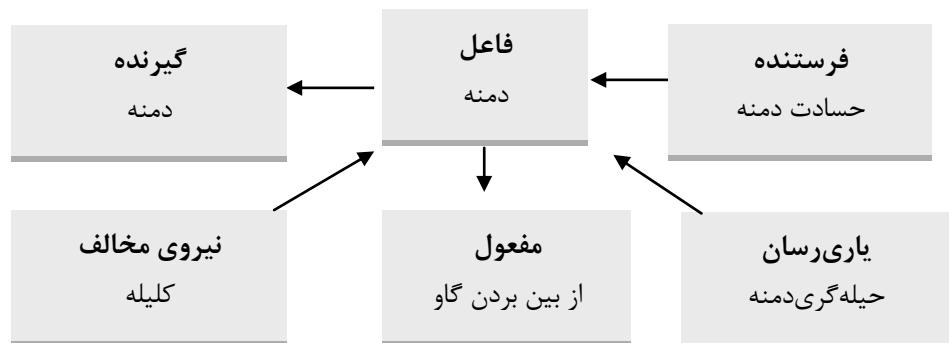


(الگوی کنشگران بخش آخر حکایت هشتم)

نکته قابل توجه در حکایت‌های ششم، هفتم و هشتم حضور زاهد به‌عنوان شاهدی برای تمامی ماجراهاست. البته زاهد در لحظه‌ی وقوع ماجراها هیچ کنشی از خود نشان نمی‌دهد بلکه در پایان ماجرا شاهد کنش زاهد به‌عنوان نیروی مخالف هستیم. راوی با بیان این حکایت‌ها در پی بازگویی این مطلب است که ممکن است کسی با فریب دیگران به هدفی که می‌خواهد برسد ولی در نهایت رسوا می‌شود و فریب‌کاری‌اش آشکار می‌گردد.

۹-۲- بررسی الگوی کنشگران حکایت نهم

این حکایت را می‌توان دومین حکایت اصلی باب اول کتاب کلیله و دمنه به‌شمار آورد. پس از آن که دمنه با زیرکی گاو را به نزد شیر می‌آورد، میان شیر و گاو، دوستی برقرار می‌شود و این امر موجب حسادت دمنه می‌گردد. وی در پی راهی برای نابودی گاو برمی‌آید و سرانجام موفق می‌شود با حيله‌گری، گاو را از میان ببرد. (همان، ۱۳۹۱: ۱۹۴-۱۱۹) الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:

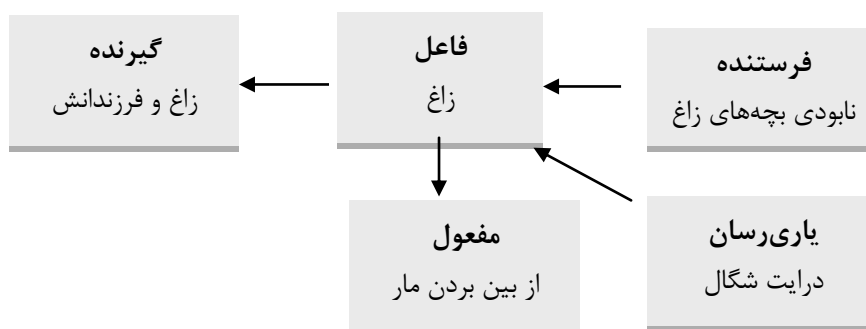


(الگوی کنشگران حکایت نهم)

نکته مهم در این حکایت آن است که فرستنده، گیرنده، فاعل و یاری‌رسان در این حکایت یکی است و این یکسانی با نظریه گریماس مطابقت ندارد.

۲-۱۰- بررسی الگوی کنشگران حکایت دهم

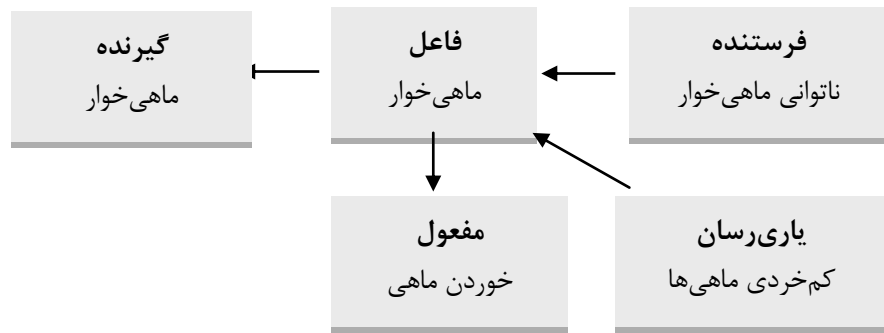
راوی این حکایت، دمنه است و آن را برای بیان مؤثر بودن مکر و فریب در جهت رسیدن به هدف بازگو می‌کند. در این حکایت زاغی که از خورده شدن بچه‌هایش توسط مار به ستوه آمده است، برای حل مشکل نزد شغالی می‌رود و از او کمک می‌خواهد. با راهنمایی و درایت شغال، زاغ حيله‌ای به کار می‌برد و مشککش حل می‌شود (همان، ۱۳۹: ۱۳۴-۱۲۹). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:



(الگوی کنشگران حکایت دهم)

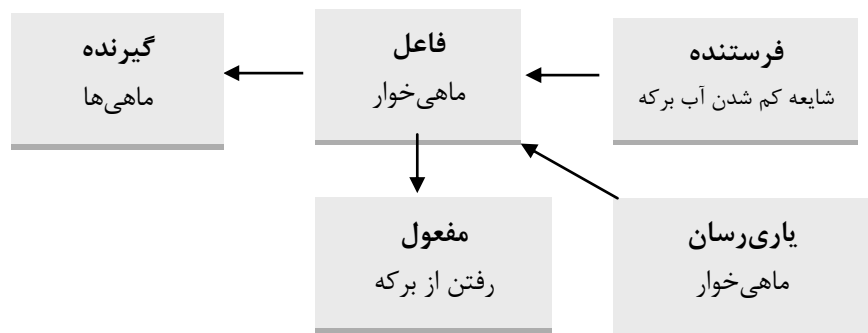
۲-۱۱- الگوی کنشگران حکایت یازدهم

در میان حکایت پیشین، حکایتی دیگر آمده است که درباره ماهی‌خواری است که دیگر توانایی صید ندارد؛ از این رو سعی می‌کند با فریب ماهی‌ها آن‌ها را شکار کند. پس از آشکار شدن حيله‌گری او، پنج‌پایک (خرچنگ) او را از پای در می‌آورد (همان، ۱۳۹۱: ۱۳۴-۱۳۰). الگوی کنشگران این حکایت را از سه منظر می‌توان بررسی کرد؛ اگر متن را از نگاه ماهی‌خوار مورد بررسی کنیم، الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:



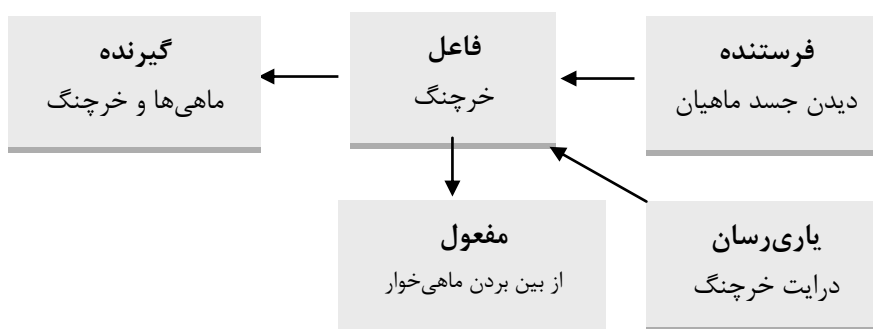
(الگوی کنشگران حکایت یازدهم)

اگر کنشگران را از منظر ماهی‌ها بررسی کنیم، الگوی کنشگران به صورت زیر است:



(الگوی کنشگران حکایت یازدهم)

این حکایت را می‌توان بر اثر کنشی که در آن صورت می‌گیرد به دو بخش تقسیم کرد؛ بخش نخست آن که همان کم شدن آب برکه و برده شدن ماهی‌ها توسط ماهی‌خوار است که الگوی آن از منظر ماهی‌خوار بررسی شد. بخش دوم زمانی است که خرچنگ می‌بیند که چه حادثه‌ای برای ماهیان روی داده است و برای نجات جان‌اش وارد عمل می‌شود و به همین دلیل الگوی کنشگران کاملاً متفاوت می‌شود؛

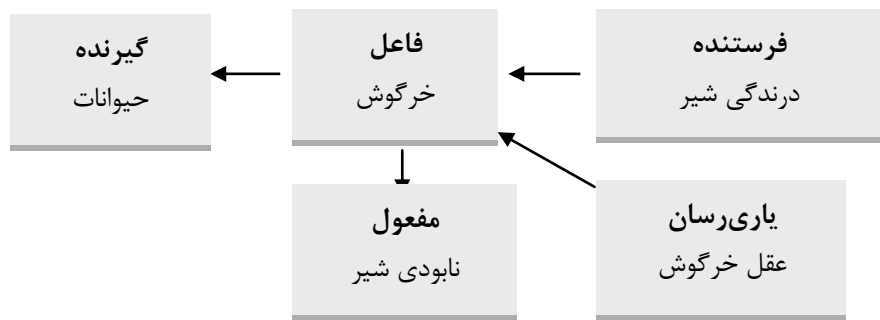


(الگوی بخش دوم کنشگران حکایت یازدهم)

وضعیت نیروی مخالف در این حکایت جالب توجه است. خرچنگ تا پیش از آن که ماهی خوار او را به برکه دیگر ببرد، خود از جمله گیرنده‌ها بود زیرا برای نجات جانش به علت نقصان در آب برکه قصد داشت از برکه برود، اما هنگامی که با ماهی خوار می‌رود و جسد ماهیان را می‌بیند، متوجه نیت ماهی خوار می‌شود و برای نجات جان خود و دیگر ماهی‌ها تلاش می‌کند. از این مرحله به بعد خرچنگ به نیروی مخالف تبدیل می‌شود.

۲-۱۲- بررسی الگوی کنشگران حکایت دوازدهم

این حکایت درباره شیری است که با شکار خود موجب آزار حیوانات می‌شود. حیوانات تصمیم می‌گیرند که هر روز جانوری برای شیر بفرستند تا او بخورد و برای دیگران مزاحمت ایجاد نکند. زمانی که نوبت به خرگوش می‌رسد، خرگوش با استفاده از درایت خود، شیر را فریب می‌دهد و موجب نابودی شیر می‌شود (همان، ۱۳۹۱: ۱۳۸-۱۳۵). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:

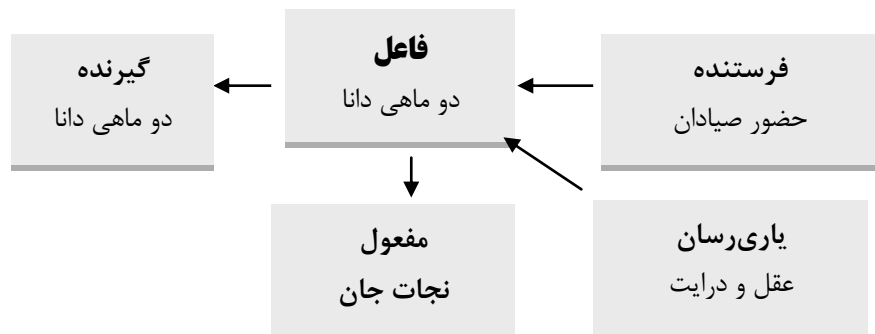


(الگوی کنشگران حکایت دوازدهم)

گوینده این حکایت دمنه است و به همین جهت نیروی مخالف در حکایت دیده نمی‌شود؛ زیرا از نظر دمنه هر کاری که با یاری عقل و درایت انجام شود، کسی با آن مخالفت نمی‌کند و عامل بازدارنده‌ای در برابر آن وجود ندارد.

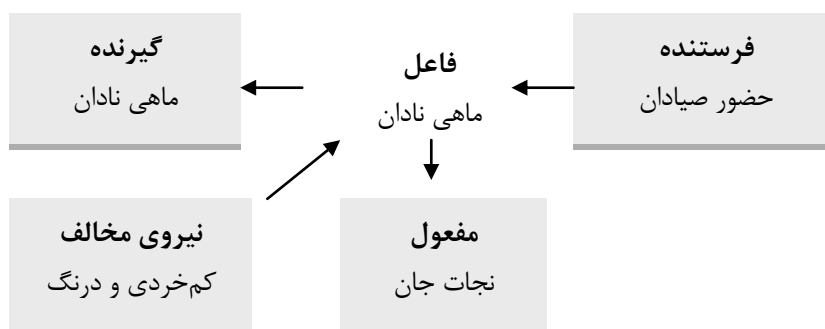
۲-۱۳- بررسی الگوی کنشگران حکایت سیزدهم

این حکایت درباره سه ماهی است که در آبیگری زندگی می‌کنند. هنگامی که صیادان می‌خواهند آن‌ها را شکار کنند، دو ماهی به سبب هوشمندی از مهلکه می‌گریزند و ماهی سوم شکار صیادان می‌شود (همان، ۱۳۹۱: ۱۴۵-۱۴۴). الگوی کنشگران این حکایت از دو جهت قابل بررسی است، از منظر دو ماهی دانا، الگوی کنشگران این حکایت به صورت زیر است:



(الگوی کنشگران حکایت سیزدهم)

اگر حکایت را از منظر ماهی نادان در نظر بگیریم، الگوی کنشگران به شکل زیر است:

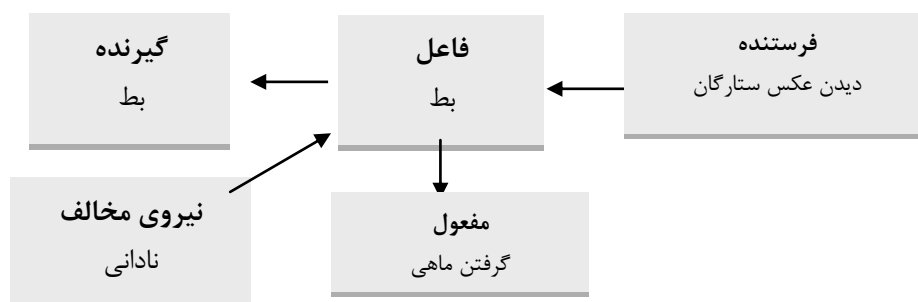


(الگوی دوم کنشگران حکایت سیزدهم)

نیروی مخالفی در برابر دو ماهی دانا وجود ندارد اما برای ماهی نادان به سبب این که همانند دو ماهی دانا در چاره‌سازی شتاب نکرد، نیروی مخالف او تعجیل نکردن در چاره‌سازی به سبب نداشتن درایت و هوشمندی است و این عامل موجب می‌شود که نتواند جان خود را نجات دهد؛ در حقیقت نیروی مخالف باعث می‌شود فاعل نتواند به مفعول مورد نظر دست یابد. نکته مهم در خصوص این الگو، نیروی یاری‌رسان و مخالف است. از نظر دمنه تنها عقل است که نیروی یاری‌رسان است و بدون عقل و درایت، امکان نجات فراهم نیست؛ البته به شرط آن که از عقل در وقت مناسب و به موقع استفاده شود. دیگر این که نیروی مخالف فقط برای ماهی نادان است زیرا او علاوه بر این که ماهی بی‌درایتی است، در چاره‌سازی هم عجله‌ای نمی‌کند و همین امر موجب می‌شود تا شکار صیادان شود. دمنه عقیده دارد که شیر هم نباید همانند ماهی نادان سستی و درنگ کند: «این مثل بدان آوردم تا ملک را مقرر شود که در کار شنبزه تعجیل واجب است و پادشاه کامگار آن باشد که تدبیر کارها پیش از فوت فرصت و عدم مکنت بفرماید» (همان، ۱۳۹۱: ۱۴۵).

۲-۱۴- بررسی الگوی کنشگران حکایت چهاردهم

این حکایت درباره بطی (مرغابی) است که عکس ستارگان را در آب، ماهی می‌پندارد و هرچه تلاش می‌کند، چیزی به دست نمی‌آورد (همان، ۱۶۰:۱۳۹۱). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:

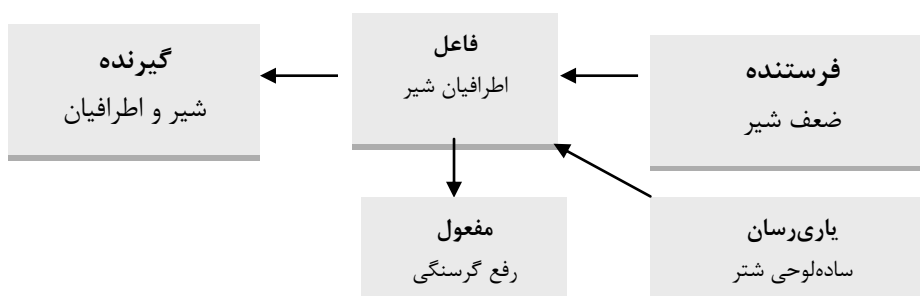


(الگوی کنشگران حکایت چهاردهم)

این حکایت از زبان گاو بیان می‌شود و چون تأکید وی بر بی‌درایتی شیر و نداشتن تدبیر مناسب است، نیروی مخالف نیز همین موضوع انتخاب شده است. از نظر او هر کس درایت نداشته باشد، یاری‌رسانی نیز نخواهد داشت و خود را به زحمت می‌افکند.

۲-۱۵- بررسی الگوی حکایت پانزدهم

این حکایت درباره شتری است که به شیر پناه برده است و چون شکاری نصیب شیر نمی‌شود، اطرافیان شیر، شتر را فریب می‌دهند و او را طعمه شیر می‌کنند (همان، ۱۳۹۱: ۱۷۱-۱۶۷). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:

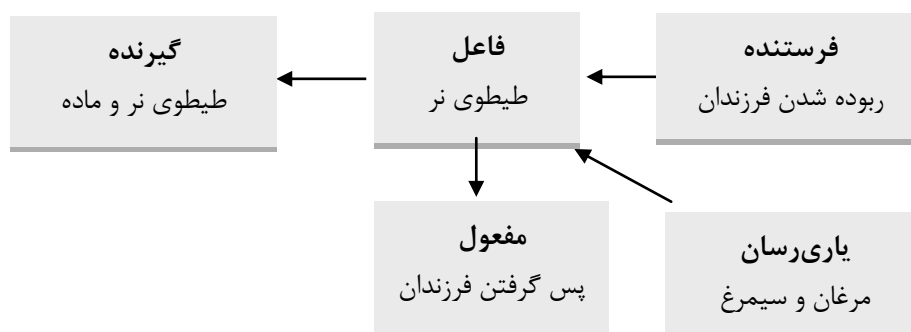


(الگوی کنشگران حکایت پانزدهم)

نیروی یاری‌رسان در این حکایت ساده‌لوحی شتر است که به شیر و دیگران برای رفع گرسنگی کمک می‌کند. نیروی مخالف نیز در این حکایت وجود ندارد زیرا ساده‌لوحی خود عاملی برای کمک به فاعل است تا به راحتی به خواسته‌اش برسد. این حکایت را شنزبه برای دمنه تعریف می‌کند و الگوی آن مطابق با هدفی است که در نظر دارد. از شنزبه، فرد ساده‌لوح، به تنهایی موجبات مرگ و از بین رفتنش را فراهم می‌کند. شنزبه با طرح این حکایت در پی طرح خباثات اطرافیان شیر و عهدشکنی شیر است.

۲-۱۶- بررسی الگوی کنشگران حکایت شانزدهم

حکایت درباره گفت‌وگویی بین دو طیطوی نر و ماده است که امواج دریا بچه‌های آن‌ها را با خود برده است. طیطوی نر با یاری دیگر مرغان و رهبری سیمرغ، فرزندان خود را از دریا پس می‌گیرد (همان، ۱۳۹۱: ۱۷۶-۱۷۲). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:



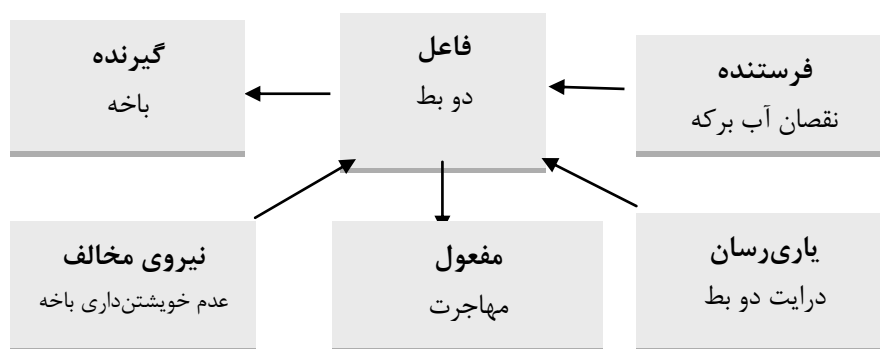
(الگوی کنشگران حکایت شانزدهم)

این حکایت از زبان دمنه برای نصیحت گاو بیان شده است. دمنه به گاو می‌گوید که نباید شیر و اطرافیان او را ناتوان بینداری و از همین روی عقیده دارد که هرکس از دیگران یاری بخواهد، به هدفش می‌رسد. منظور دمنه از بیان این حکایت آن است که اولاً گاو نباید شیر را دست کم بگیرد و دیگر این که به صورت غیرمستقیمی خواهد که

گاو به او اعتماد کند و از او یاری بخواهد. «و این افسانه بدان آوردم تا بدانی که هیچ دشمن را خوار نشاید» (همان، ۱۳۹۱: ۱۷۶).

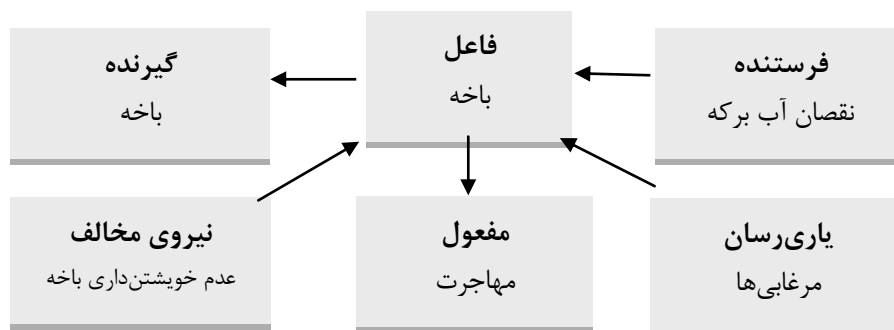
۲-۱۷- بررسی الگوی کنشگران حکایت هفدهم:

این حکایت درباره دو بط و یک باخه است. به علت کمبود آب، مرغابی‌ها تصمیم می‌گیرند مهاجرت کنند. پس از خواهش باخه او را نیز با خود می‌برند و چون باخه به توصیه‌های ایشان را توجه نمی‌کند، از آسمان بر زمین می‌افتد و از میان می‌رود. الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:



(الگوی کنشگران حکایت هفدهم)

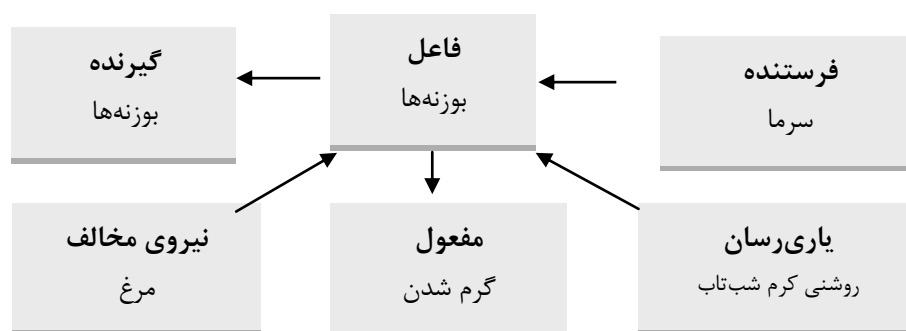
الگوی کنشگران این حکایت را از منظر باخه نیز می‌توان بررسی کرد. به گونه‌ای که باخه فاعل باشد. بر این اساس الگوی کنشگران این حکایت به صورت زیر است:



(الگوی دوم کنشگران حکایت هفدهم)

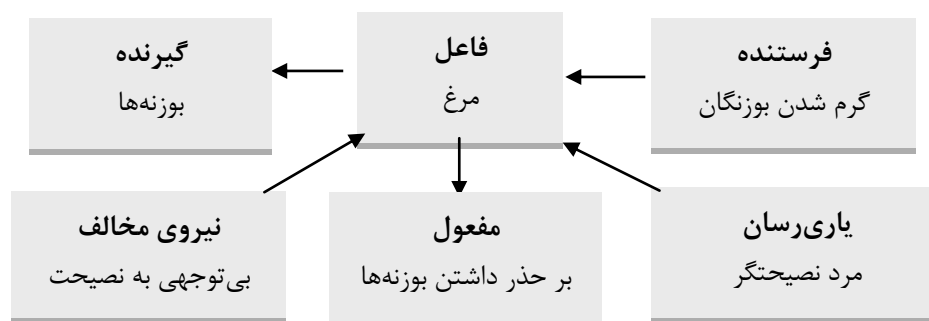
۲-۱۸- بررسی الگوی کنشگران حکایت هجدهم

این حکایت درباره بوزنه‌هایی است که کرم‌شب‌تابی را می‌بینند و گمان می‌کنند که آتش است و در پی گرم کردن خود برمی‌آیند. مرغی نزد آنان می‌رود و می‌گوید این کرم‌شب‌تاب است، اما آن‌ها توجهی به سخن او نمی‌کنند. مردی مرغ را نصیحت می‌کند که با این کار، دچار رنج می‌شوی. مرغی توجهی به سخنان مرد نمی‌کند و در نهایت بوزنه‌ها او را می‌گیرند و از میان می‌برند (همان، ۱۳۹۱: ۱۸۲-۱۸۱). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:



(الگوی کنشگران حکایت هجدهم)

البته می‌توان برای این داستان الگوی دیگری را نیز طراحی کرد:

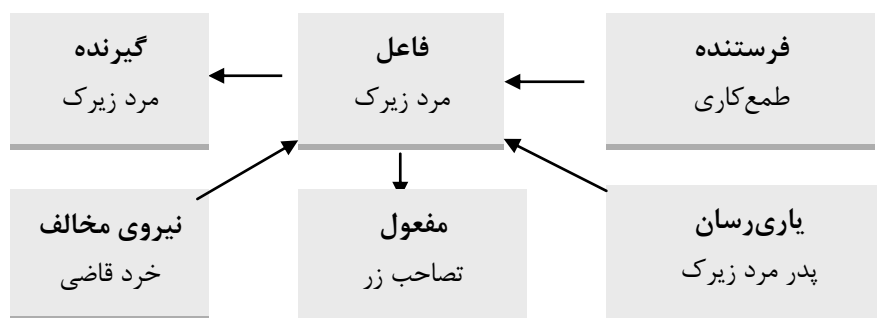


(الگوی دوم کنشگران حکایت هجدهم)

این حکایت از زبان کلیله برای دمنه بیان شده است. نکته مهم در این حکایت این است که الگوی دوم به آنچه کلیله در پی بیان آن است، نزدیک‌تر است زیرا نیروی مخالفی که منجر به از بین رفتن آدمی می‌شود، بی‌توجهی به نصیحت دیگران است، دقیقاً کاری که دمنه انجام می‌دهد و به نصایح کلیله گوش نمی‌دهد.

۲-۱۹- بررسی الگوی کنشگران حکایت نوزدهم

این حکایت درباره دو بازرگان است که کیسه‌ای زر می‌یابند و تصمیم می‌گیرند آن را جایی پنهان کنند و به قدر حاجت از آن بردارند. یکی از مردان که دعوی زیرکی داشت، زر را برمی‌دارد و دیگری را متهم به دزدی می‌کند و نزد قاضی می‌روند. مرد زیرک می‌گوید درخت گواهی می‌دهد که پول را چه کسی برداشته است. او از پدرش می‌خواهد میان درخت برود و بگوید شریکش زر را برده است. پدر این کار را می‌کند و قاضی درمی‌یابد که نیرنگی در کار است و زیر درخت آتش روشن می‌کند. پدر مرد از میان درخت بیرون می‌آید و ماجرا آشکار می‌شود (همان، ۱۳۹۱: ۱۸۷-۱۸۲). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:

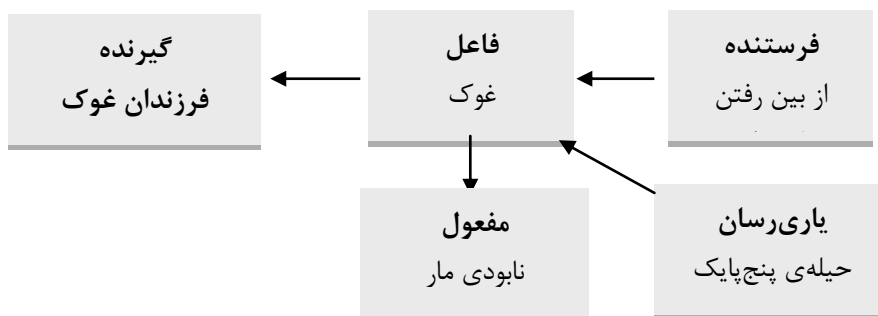


(الگوی کنشگران حکایت نوزدهم)

نکته قابل توجه درباره این حکایت آن است که چون عقل و خرد به‌عنوان نیروی مخالف در نظر گرفته شده است، نمی‌گذارد تا مرد زیرک (فاعل) به آنچه در پی آن است (مفعول) دست یابد؛ یعنی نیروی عقل بر هر نیروی دیگری غلبه دارد.

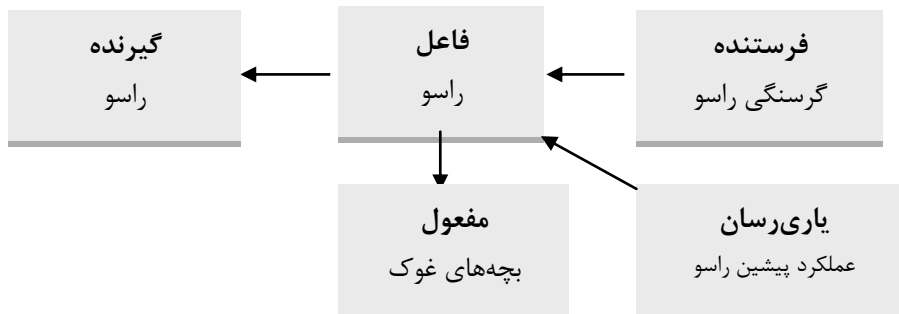
۲-۲۰- الگوی کنشگران حکایت بیستم

این حکایت درباره غوکی است که مار فرزندان او را می‌خورد و از پنج‌پایک چاره‌جویی می‌کند. پنج‌پایک به او می‌گوید که یک ماهی نزدیک لانه راسو بیر و راسو را به وسیله آن تا جایگاه مار بیاور. غوک این کار را می‌کند و راسو، مار را از بین می‌برد. چندی بعد راسو دوباره به همان جا برمی‌گردد و چون چیزی نمی‌یابد، غوک و فرزندان او را می‌خورد (همان: ۱۸۶-۱۸۴).



(الگوی کنشگران حکایت بیستم)

الگوی کنشگران بخش دوم حکایت به صورت زیر است: با وجه به این که این حکایت دارای دو بخش است:

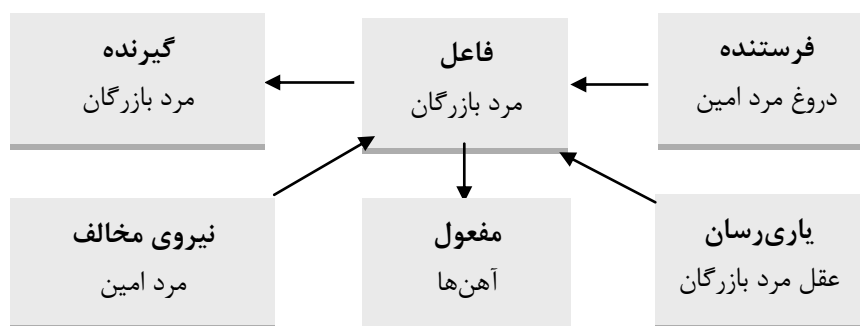


(الگوی کنشگران بخش دوم حکایت بیستم)

کلیله این حکایت را برای بی‌فایده بودن سرانجام حيله‌گری بیان می‌کند و در پی بیان این موضوع است که حيله‌گری و بی‌توجهی به سرانجام آن، موجب هلاکت می‌شود. «این مثل بدان آوردم تا بدانی که عاقبت مکر نامحمود و خاتمت غدر نامحجوب است» (همان، ۱۳۹۱: ۱۸۷).

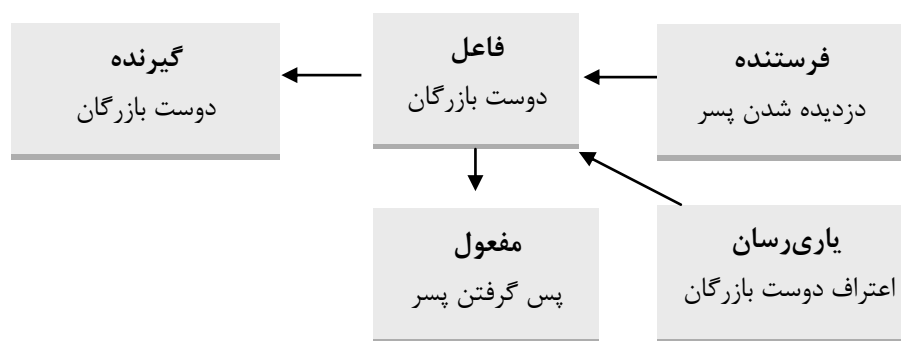
۲-۲۱- بررسی الگوی کنشگران حکایت بیست‌ویکم

این حکایت درباره بازرگانی است که مقداری آهن را نزد دوستی به امانت می‌گذارد. دوست بازرگان در مال خیانت می‌کند و هنگامی که بازرگان به طلب مال می‌رود، ادعا می‌کند که موش آهن‌ها را خورده است. بازرگان فرزند مرد را می‌دزدد و ادعا می‌کند که باز فرزند او را برده است. دوست بازرگان موضوع را می‌فهمد و برای نجات فرزند، آهن‌ها را پس می‌دهد (همان، ۱۳۹۱: ۱۹۰). الگوی کنشگران این حکایت به شکل زیر است:



(الگوی کنشگران حکایت بیست‌ویکم)

الگوی کنشگران در این حکایت را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان بررسی کرد. اگر داستان از منظر دوست بازرگان در نظر گرفته شود، می‌توان الگوی زیر را برای این حکایت در نظر گرفت:



(الگوی دوم کنشگران حکایت بیست و یکم)

این حکایت را کلیله درباره نتیجه طمع‌کاری دمنه و نهایت کار او بیان می‌کند. الگوی نخست به نظر کلیله نزدیک‌تر است زیرا از نظر او دروغی که دمنه می‌گوید موجب می‌شود تا «دیگران را در تو طمع وفاداری و طمع حق‌گذاری نماند» (همان، ۱۳۹۱: ۱۹۰).

۳- نتیجه

نظریه روایی گریماس با توجه به ویژگی‌های آن تا حدود بسیار زیادی قابل انطباق با قصه‌های متون ادب فارسی است، هر چند در پاره‌ای از موارد، شاهد عدم تطابق نیز هستیم. با بررسی حکایت‌های باب نخست کلیله و دمنه مشخص شد که در پاره‌ای از موارد، اجزایی از طرح روایی گریماس در قصه با همدیگر تلفیق می‌شوند. در بیشتر قریب به اتفاق حکایت‌های باب نخست، عمدتاً گیرنده و فاعل یکی هستند و گاهی فرستنده، گیرنده، فاعل و یاری‌رسان یک نفر است (حکایت نهم و بخش دوم حکایت بیستم) که این مورد با الگوی گریماس هم‌خوانی ندارد. در الگوی کنشگر گریماس برای هر کدام از این موارد کنشگری جدا در نظر گرفته می‌شود.

نکته دیگری که در این پژوهش مشخص گردید، آن است که الگوی روایی این

حکایات بر اساس موضوع و پیام هر حکایت و راوی حکایت تغییر می‌کند. در حکایت‌هایی که از زبان کلیله مطرح می‌شود، عمدتاً نیروی مخالف حضور دارد زیرا از اساس، کلیله با افعال و حرکات دمنه مخالف است و معمولاً طمع‌کاری و حيله‌گری است که به ضرر شخصیت‌ها تمام می‌شود. نقطه مقابل این حکایت‌ها، حکایت‌هایی است که از زبان دمنه بیان می‌شود. دمنه به دلیل این که می‌خواهد برتری عقل و حيله‌گری را به کلیله ثابت کند، در حکایت‌هایش عمدتاً نیروی مخالف وجود ندارد و نیروی یاری‌رسان عقل و حيله‌گری است.

با توجه به بررسی‌های می‌توان به این نتیجه رسید که برای تطبیق الگوی کنشگران نظریه گریماس با حکایت‌های کلیله و دمنه لازم است گاهی تغییراتی در این الگو ایجاد کرد و یکی از مهم‌ترین علل این تغییرات، به سبب تعلیمی بودن محتوای کتاب کلیله و دمنه و هدفی است که پدیدآورندگان این کتاب از طرح حکایت‌ها در نظر داشته‌اند.

منابع

الف- کتاب‌ها

- ۱- اخوت، احمد. (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: نشر فردا.
- ۲- اسکولز، رابرت. (۱۳۸۳). *درآمدی بر ساخت‌گرایی در ادبیات*. ترجمه فرزانه طاهری. تهران: آگه.
- ۳- تولان، مایکل. جی. (۱۳۸۳). *درآمدی نقادانه- زبان‌شناختی بر روایت*. ترجمه ابوالفضل حری. تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
- ۴- کهنمویی پور، ژاله و خطاط، نسرین. (۱۳۸۱). *فرهنگ توصیفی نقد ادبی*. تهران: دانشگاه تهران.
- ۵- محمدی، محمدهادی و عباسی، علی. (۱۳۸۱). *صمد: ساختار یک اسطوره*. تهران:

نشر چیستا.

۶- مکاریک، ایرناریمما. (۱۳۸۴). **دانش نامه نظریه های ادبی**. ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی. تهران: آگه.

۷- نصرالله منشی. (۱۳۹۱). **کلیله و دمنه**. تصحیح خیرالله محمودی. شیراز: دانشگاه شیراز.

۸- هارلند، ریچارد. (۱۳۸۵). **درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاطون تا بارت**. گروه ترجمه شیراز. تهران: چشمه.

9- Greimas, Algirdas Julien. (1983). **Structural Semantics: An Attempt at a method**: University of Nebraska press

ب- مقالات:

۱۰- پور خالقی چترودی، مه دخت و خادمی، نرگس. (۱۳۸۸). تحلیل معنا-ساختاری دو حکایت از تاریخ بیهقی با تکیه بر الگوی کنشگر گریماس. **جستارهای ادبی**. سال سوم. شماره چهل و دوم: ۶۷-۴۷.

۱۱- علوی مقدم، مهیار و پور شهرام، سوسن. (۱۳۸۷). کاربرد الگوی کنشگر گرماس در نقد و تحلیل شخصیت های داستانی نادر ابراهیمی. **گوهر گویا**. سال دوم. شماره هشتم: ۹۵-۱۱۶

۱۲- مشیدی، جلیل و آزاد، راضیه. (۱۳۹۰). الگوی کنشگر در برخی روایت های کلامی مثنوی معنوی بر اساس نظریه الگوی کنشگر آلزیرداس گریماس. **پژوهش های زبان و ادبیات فارسی**. سال سوم. شماره سوم: ۳۵-۴۶.